

سرچشمه می‌گردد سرباب می‌شود. روضخانه پلوار از شمال به جنوب، چنگه پاسارگاد را طوسی کرده و به تنگه پلاخی می‌رسد و پس از گذر از آن به چنگه سادات لید و سواد می‌رسد و در پی‌توده کلبه‌نویزی جنوب تخت جمشید، به روضخانه کسر می‌پیوندد و سرانجام به تریایبه بختگیان می‌رسد [Stroech, 1978: II; Ibn-i-Al-Balkhi, 1921: 157; Le Strange, 1936: 276]. یونانیان به نام این روضخانه اشاره کرده و آن را به نامهای «رود منس» و «رود ناد» نام برده شده است [شهبازی، ۱۳۹۷: ۲۰]. پلانی از رودی به نام سی تیگلس (Sitingans) در نزدیکی پاسارگاد یاد می‌کند و می‌گوید اگر بر آن حفت روز کشتن برآید، به شهر پاسارگاد خواهید رسید [Pliny, VI, 26: 99]. علاوه بر شناسایی آثار مربوط به هزاره های چهارم و سوم پیش از میلاد در این چنگه که از طریق کاوش در تپه های سه لیباب (Sir Aurel Stein, 1936: 218-220) و تپه خناری-آبوردی (اساسی، ۱۳۷۸: ۲۶) و تل نخودی (Clare Groll, 1963: 43-70, 1964: 41-50) بدست آمده است آثار زیاد دیگری متعلق به دوره پارسیان شناسایی شده است که می‌توان به عنوان مثال از (آرنگاد کوروش کبیر- کاخهای بارعام و خانس، برج سنگی (زندان سلیمان)، تروازه ورودی مجموع کاخهای پاسارگاد همراه با مجسمه فلان بالتر، مجراهای آب رسانی، تل تخت (تخت سلیمان)، سکوها سنگی و... نام برد (برای اطلاع بیشتر در باره آثار چنگه پاسارگاد نگاه کنید به، Nylander, 1970, Stroech, 1978, شهبازی، ۱۳۹۹: علمی، ۱۳۷۵).

وجود آثار تاریخی فراوان سرودما به دوران پارسیان خصوصاً کوروش کبیر در این مکان که نشان‌دهنده شکوفایی هنر معماری و مینکرواوسی قوم ایرانی و سایر ملل قلمبه در این مکان است و اینکه منزلت پاسارگاد به عنوان اولین پایتخت امپراتوری پارسیان در ایران باستان ایضا باعث جلب توجه مورخان یونانی در ده‌های کهن به این مکان و توصیف آن از جمله سراسر آسان گردید (Strabo, XV, 3, 4; Xenophon, VIII; Arrian, VI, 29; Arrian, III, 8-10; Diodorus Siculus, II, 32-4; Quintus Curtius, X, 1-22). همچنین به دنبال ورود سکاها به ایران از دوره مابویه و گسترش شرق شناسی در میان اروپاییان توجه ویژه‌ای به تخت پاسارگاد و شناسایی آثار تاریخی این دوره مصروف گردید که بخشی از آن تلاشها را می‌توان در چند دفتر مجموعه تاریخ هخامنشیان تحت عنوان: Archaemenid History VII: Through Traveller Eyes 1991 و مقدمه کتاب دیوید استروناخ (Stroech, 1978: 1-7) مطالعه کرد تلاشهای سرودما را اوزلی (Sir William Osseby) نویسنده نامبرتر انگلیسی و سرهبری راولینسون (Sir Henry Rawlinson) سرپر مشهور انگلیسی و لرد کرزن برای شناسایی مکان پاسارگاد (Osseby, Vol 1, 1899: 34; Sir W. Osseby, Vol

Rawlinson, 1847: 254) همگی بیانگر اهمیت این مکان تاریخی و ضرورت مطالعات بیشتر پیرامون آن گردید.

در این راستا و بعد از شناسایی تخت مرطاب به عنوان پاسارگاد کهن اولین کسی که سعی کرد تا حدودی به روشهای علمی و با تکیه بر نوشته‌های کهن، خصوصاً نوشته های مورخان یونانی چون (پلان، هرودوت، استرابو، پلینیوس، کزنتین به بررسی نام و معنی پاسارگاد بپردازد فرتریک اشمیکل (Ferdrik Schmiel) خاورشناس مشهور آلمانی است که نوشته وی تحت عنوان Kramische Altertumskunde در سال ۱۸۷۳ میلادی در لایپزیک (Leipzig) به چاپ رسید. او در جد دوم کتاب خود سعی کرد با استناد به گزارشهای مورخین یونانی صورت اصلی پاسارگاد و معنی آن را شناسایی کند وی معتقد است که ریشه و نام اصلی پایتخت پارسیان همان طبری که متعلق از مورخین یونانی چون کتیوس کورتیوس (Quintus Curtius X, 1, 22) (اوردخت باید از نو واژه «هارس» و «گند» تشکیل شده باشد که بهطور طبیعی نام پاسارگاد را گرفته از نام قوم پارس می‌باشد) (Spiegel, ۱۸۷۳: ۶۱۲-۶۲۱) به دیگر سخن آئینکل آن را با واژه «هارس» پیوند می‌دهد که این نظریه همچنان در میان تعداد زیادی از محققان مطرح می‌باشد (برای آشنایی بیشتر با این مقاله).

نومین اثر مستقل دیگری که به طور جامع به تاریخ و آثار تخت پاسارگاد اختصاص دارد و در آن گزارشهای مورخین قدیم و نوشته‌های چندگانه اروپایی سده های گذشته از دوره صفوی به بعد مورد استفاده قرار گرفته است پایمان نامه دکتری ارنست هرنسفاک (Ernst Herzfeld) تحت عنوان Pasargade; Untersuchungen zur Persischen Archäologie در سال ۱۹۰۸ در مجله کیلو (Kilo) و در ۶۸ صفحه به چاپ رسید. هرنسفاک البته در این کار از دست خود استفاده او به واژه پاسارگاد و معنی آن نکرده که شاید به دلیل پذیرش نظریات آئینکل باشد که از وی به تکرار مجدد آن تمسید است (شهبازی، ۱۳۹۹: ۱۱-۱۰). شاید هم بعد از اینکه کاز، حبینه باستانشناسی هلند، از وی به بحث پیرامون آن تمسید است. چنانکه کارل لیلاندو هم در کتاب خود (Roman in Pasargade; studies in old Persian Architecture, 1970, appso) که درباره پاسارگاد خصوصاً معماری پاسارگاد که در سال ۱۹۷۰ به چاپ رسد هیچ اشاره‌ای به تاریخ قلمبه نام و معنی پاسارگاد نکرده است.

اما شاید بتوان گفت مهم‌ترین اثر مستقلی که درباره پاسارگاد تاکنون به چاپ رسیده و به گفته شهبازی (شهبازی، ۱۳۹۹: ۱۲) هیچ کاری درباره پاسارگاد بدون مراجعه به آن کامل نخواهد بود. کتاب معروف دیوید استروناخ یا عنوان: Pasargade; A Report on the Excavation, Conducted

۱۹۶۱ to 1963 by British Institute of Persia studies from ۱۹۷۸ توسط انتشارات اکسفورد به چاپ رسید. این کتاب حاصل دو فصل حفاری وی در پاسارگاد می‌باشد که گزارش آن را قبلاً در سال ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ در مجله ایران به چاپ رسانده بود (Sironach, 1963:19-42; Idem, 1964:21-38). شناسایی دشت مرخاب و هم آثار آنجا به عنوان پایتخت کوروش کبیر (7-1:1978) و هم به نام پاسارگاد می‌رود. وی ضمن نقل گزارش‌های مورخان یونانی درباره لوین پایتخت پارسیان و هم نقل و بررسی نظریات محققان و ایران شناسان بیشتر نظر گرشویچ را می‌سنجد که نام پاسارگاد را پس از تریساق با نام پارسه و پارسیان می‌شناسون آن را «گورز قکتان» یا آنهایی که گرز گران حمل می‌کنند. منی می‌کند (Sironach, 1978:280-282). همین تعریف و معنی را نیز شهپاری در آخرین اثر مستقل خود درباره پاسارگاد که تحت عنوان راهنمای جامع پاسارگاد در سال ۱۳۶۹ توسط بنیاد فارس شناسی به چاپ رسیده است نقل و تأیید می‌کند (۱۹:۱۳۶). او قبلاً هم در کتاب معروف خود که تحت عنوان «زیست‌گی و جهانگیری بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی» در سال ۱۳۳۹ به چاپ رسانده تأکید ویژه‌ای در صحت گزارش هروودت در استفاده از نام پاسارگاد (Pasargada) به عنوان یکی از قبایل پارس که بعدها همین نام به پایتخت کوروش داده شد، دارد (۱۳۳۹:۱۲۵-۱۲۳). وی در این کتاب جدید نیز تأکید می‌رود که اولاً نام صحیح لوین پایتخت پارسیان پاسارگاد است و ثباً معنی آن «گورز قکتان» می‌باشد وی همچنین در مقاله‌ای که تحت عنوان «دوره پارسیان به تاریخ» در مجموعه «هرچشمه آبرج» در سال ۱۳۷۷ به چاپ رسید بر همین نظریه خود تأکید دارد (۱۳۷۷: ۴-۶). او در مراحل نام پاسارگاد را با این ارتباط با نام پارس تشبیه و نام تختگاه پارسیان را برگرفته از نام یکی از قبایل اصلی پارسیان یعنی پاسارگاد می‌داند که به صورت «پارساگاد» (Pasargada) تلفظ می‌شده است.

اولین کسی که در ایران به این موضوع پرداخت شامرون طی سامی بود وی با استناد به منابع قدیم اروپایی و تجربیات مستشرقان موفق شد که در این زمینه به نوشتن کتابی تحت عنوان «پاسارگاد یا تهریمیشترین پایتخت کشور شاهنشاهی ایران» اقدام کند که در سال ۱۳۳۰ به چاپ رسید. به دلیل اطلاعات باستان شناسی که به‌دستی از آنها توسط خود وی در دشت پاسارگاد انجام پذیرفت باعث گردید که این کتاب مورد توجه محققان و باستان شناسان قرار گیرد به طوری که به دلیل اهمیت این کتابه و ارزشی که دارد، آن را تحت نام «The Oldest Imperial Capital of Iran» (Pasargada) به انگلیسی ترجمه کرد و در سال ۱۹۵۱ به چاپ رساند. مرحوم سامی هم در این کتاب سعی کرد که نام پاسارگاد را مرتبط با نام قوم پارس بنامد و لذا از آن با تلفظی پارسه گنه Pasargath [تختگاه

پارسیان)، پارسه گرت (گرد) (Pasageri/Pasagerd) یاد می‌کند که همگی در پولند با قوم پارس همبندی‌های ۱۳۷۵: ۲۲-۳۲ می‌کنند. علاوه بر نوشته‌های فوق که عمدتاً به پایتخت پارسیان یعنی پاسارگاد اختصاص داده شده و در بعضی از آنها به نام و معنی پاسارگاد پرداخته شده است که به آنها اشاره شد تعداد دیگری از شرق‌شناسان به مناسبت‌های مختلف به نام و ریشه پاسارگاد در کارهای خود اشاره دارند که من‌دوین به عنوان مثال از سرحدی رولینسن مارکورت الهانی، والتر هیتز پروفسور گرشویچ و پروفسور یولی تام برد که خصوصاً نظریات پروفسور گرشویچ و پروفسور یولی از اهمیت زیادی در میان ایران‌شناسان برخوردار می‌باشند.

به‌مثال خواننده شدن سنگ نوشته بیستون توسط رولینسن و افشای درپوش در این کتیبه که گویات مخ از جایی به نام پتیشیولافا (Pantisyavvala) که نزدیک کوه از کبری (Arakab) به نقره‌ای بیرون آمد و همین طور لغای درپوش که و هیزدانه در رده (Rudhal) شکست خورد و به پتیشیولافا قرار کرد (Kern, 1953:117, 120) و تعدادی از شرق شناسان سعی کردند تا نام پتیشیولافا را با نام پاسارگاد تطبیق دهند که از جمله می‌توان از پوستنی (Juvet, 1895:17) که کینگ (Köing, 1934: 195) و رولینسن و والتر هینز (Hinz, 1970:425; Idem, 1952:35-6) و پوسل (Poesel, 1958:287) و رولینسن (Rawlinson, 1847:234) نام برد که در نهایت رولینسن به دلیل عدم وجود شواهد لازم به نظر خود تأکید نکرد و وی بدون ارتباط دادن نام این دو به یکدیگر معتقد است که احتمالاً نام درست پایتخت پارسیان پارسه گند (Pasargadace) بوده است که به معنای «جز پارسیان» است. اما فریداند پوستنی به رغم انکار رولینسن، پاسارگاد را همان پتیشیولافا دانست و آن را به معنی جایگاه نوشته‌های مقدس ترجمه کرد (برای اطلاع بیشتر از نظریات فوق نگاه کنید به: شهپاری، ۱۳۶۹:۱۷). دیگران هم همچنان بر عقیده خود پای فشردند هر چند که به گفته دانشمندیان نظر آنها قانع کننده به‌منظور نمی‌رسد (Dandamsev, 1989: 230). مارکورت الهانی نیز با تأکید بر کتیبه بیستون معتقد است که نام پاسارگاد برگرفته از کوه از کبری در کتیبه بیستون و به‌صورت Pas Arakadsh می‌باشد که در نتیجه پاسارگاد را به معنی «جست کوه از کربش» معنی می‌کند (Markusov, 1915: 154). والتر هینز نیز ریشه کتبه پاسارگاد را برگرفته از پارسی قدیم (Pahra) (Kata) می‌داند و آن را به معنی «جنگگاه پارسیان» یا «سکونتگاه پارسیان» به‌کار می‌برد (Hinz, 1970:425).

به‌علاوه به مثال چاپ کتاب Persepolis Fortification Tablets توسط هاوک در سال ۱۳۶۹ که وی به ترجمه تعدادی از الواح گلی پرداخت و خواننده شدن سامی تعدادی از مکاتبات جغرافیایی

می‌باشد (1975:311-312). پیش از آن هم و با توجه همان استفاده از حروف θ یا τ یا κ یا λ یا γ یا g بجای هم، اوزار شکل صحیح نام پایتخت پارسیان را به صورت θ - τ - κ - λ - γ و در نهایت به شکل θ - τ - κ - λ - γ و با مقایسه شکل یونانی آن و با تکیه بر ریشه شناسی آن از قول آندرسن به شکل θ - τ - κ - λ - γ در نهایت تمام «پارسیان» را در آن مستتر می‌باشد (Eiler, 1959:256, no.13). در هر حال به نظر می‌رسد با توجه به اختلاف نظرهای موجود حتی در ارتباط با شکل پارسی کهن پاسارگاد و تغییرهای زیرمجموعه آن عنوان در این ارتباط نظر نهایی را داد اما با تامل در متون کهن یونانی و عبرانی که در آنها به اولین پایتخت پارسیان یعنی پاسارگاد اشاره شده است و با بررسی بحثهایی که اکنون در این باره مطرح گردیده است چند فرضیه را می‌توان درباره نام و وجه اسمیه پاسارگاد اولین پایتخت پارسیان مطرح نمود:

۱. شکل صحیح نام اولین پایتخت هخامنشیان همانطوریکه در بسیاری از مورخین یونانی آورده شده پاسارگاد (Pasargada) بوده است که برگرفته از نام یکی از قبایل پارسی به همین نام بوده است (Hrodek, 1.125, IV.167) و ارتباطی با نام قوم پارس و پارسه ندارد پس از مهاجرت پارسیان به ایران و استقرار قبایسه پاسارگاد در شمال فارس مسووز (تأسیسات مرغاب) (Masouzi, 2002-2003: 69) ایمن مکان به همین نام خوانده شد (Polyaenus, VII. 6:1, 45:2) بعدها و پس از پیروزی کوروش بر مادها در همین مکان و ایجاد آتیه عنوان پایتخت و پراقرش شدن کانهای سلطنتی در آنجا نام این قبیله پارسی یعنی پاسارگاد (Pasargada) به اولین پایتخت پارسیان منتقل شد و پاسارگاد خوانده شد و به دنبال آن بسیاری از مورخان یونانی نیز آن را به همین نام خوانند. به دیگر سخن، نام این مکان برگرفته از نام قبیله پاسارگاد می‌باشد نه «قوم پارس» که عمدی به آن اشاره کرده‌اند در این صورت معنی نام اولین پایتخت هخامنشیان همانطوریکه گرشویج بحث کرده و در میان حدیثی مقبولیت یافته است باید «گرن گران» یا «قلمی» که گرزگران حمل می‌کنند» باشد (گرشویج، ۱۳۹۰:۱۹). همان، ۳-۴:۱۳۶۶ و همان، ۱۳۱-۱۳۲:۱۳۳۶ (Stonach, 1978:281; Gershevich, 1969:168) در صورت پذیرش این فرضیه ما باید از گزارش کوتیوس کرتیوس (Quintus Curtius X. 1.22, V. 6:10) که آن را به شکل Pasargada نقل کرده است و از اشاره تاکسی معنی لیمسکوس که آن را «شکر گاه پارسیان» معنی کرده است چشم پوشی کنیم.

۲. نام صحیح اولین پایتخت هخامنشیان احتمالاً همانطوریکه کوتیوس کرتیوس اشاره کرده است به شکل Pasargacia بوده است که برگرفته از نام «قوم پارس» می‌باشد و در همین راستا تاکسی معنی

لیمسکوس هم به معنی آن را «شکر گاه پارسیان» معنی کرده است این فرضیه همانطوریکه اشاره شد مورد پذیرش بسیاری از محققان تاریخ ایران باستان واقع گردیده است و اغلب آن را به صورتی که هخامنش گاه پارسیان، هسکونتگاه پارسیان، «شکر گاه پارسیان»، «هژوی پارسیان» معنی کرده‌اند برای اطلاع بیشتر زیرمجموعه این نظرات نگاه کنید به علی سامی (۱۳۷۵: ۲۲-۲۳) همچنین مقایسه کنید با زیرنمایش (Dandamov, 1989:238; Eiler, 1959:256; Olsson, 1948:60; Biley, 1975:311-312). پس توجه به اینکه بسیاری از مورخین یونانی از نام «پاسارگاد» (Pasargada) یعنی نام یکی از قبایل پارسی که هردوت نقل کرده است برای نام پایتخت هخامنشیان، نه نام «هژوی گاه» (Pasargacia) برای آن استفاده کرده‌اند در صورت تأیید چنین فرضیه‌ای باید پذیریم که شکل صحیح آن همانطوریکه کوتیوس کرتیوس اشاره کرده‌اند پاسارگاد Pasargada بوده است اما هردوت اولین بار آن را به اشتباه Pasargada نقل کرده است و بعدها دیگر مورخین یونانی که اغلب از نوشته‌های ایشان استفاده کرده‌اند همان شکل را تکرار کرده‌اند و یا به گفته سامی (۱۳۷۲:۲۶) واژه پاسارگاد که یونانیان استفاده کرده‌اند قلب و جابجا شده همان واژه پاسارگاد یا پارسه گاه پارسی باستان است.

۳. نام صحیح اولین پایتخت هخامنشیان احتمالاً همانطوریکه کوتیوس کرتیوس اشاره کرده است به شکل Pasargacia بوده است که برگرفته از نام «قوم پارس» می‌باشد و در همین راستا تاکسی معنی لیمسکوس هم به معنی آن را «شکر گاه پارسیان» معنی کرده است. معنای هم که نام پایتخت پارسیان را برگرفته از نام قوم پارس و آن را با نظریه‌هایی «هخامنش گاه پارسیان»، «هسکونتگاه پارسیان»، «شکر گاه پارسیان»، «هژوی پارسیان»، «هژوی پارسیان» معنی کرده‌اند بهمانا نادرست است نام پایتخت پارسیان نوشته‌ای با نام یکی از قبایل پارسی که هردوت از آنها تحت عنوان پاسارگاد Pasargada نام می‌برد تلفظ شده و می‌تواند به گذشته گرشویج قرسی باستان آن به صورت Pasargada/Pasargacia/Pasargada یا به صورت (Pasargada/Pasargacia) بوده باشد (Gershevich, ۱۳۹۰:۱۶۸) که به معنی «گرن لکلی» یا «قلمی» که گرزگران حمل می‌کنند» باشد انتخاب چنین نامی برای یک قبیله معمول بود و مقبول به نظر می‌رسد چنانکه به عنوان مثال نام قبیله دیگر پارسیان مسیپیان (Maspian) بوده که به معنی «هژوی گاه» اسیران بزرگ» می‌باشد (گرشویج، ۳-۴:۱۳۷۶). به دیگر سخن هر چند که شباهت‌هایی بین نام پایتخت کوروش کنونی «پارسه گاه» (Pasargada) و یکی از قبایل پارسی، پاسارگاد (Pasargada)، که کوروش از میان آنها برتخت وجود دارد اما این دو دو مقوله جدا از هم می‌باشند یعنی نام پایتخت کوروش برگرفته از نام «پاسارگاد»

می‌باشد در حالیکه نام قبایلی که هر دویت به عنوان یکی از قبایل همگانه پارس نام می‌برد ارتباطی با نام پارس ندارد بلکه فقط شباهت ظاهری دارد این نکته باعث افتداده در میان مورخان یونانی شده است. با مقایسه سه فرضیه بالا به نظر می‌رسد که فرضیه اول به دلیل تکرار بخشش از گزارشهای یونانیان چون کونتوس کرتوس که به سراجت از اولین دانشمندیان به نام پارسه گانه (Parasgata) یاد می‌کند و همین‌طور عدم توجه به منابع آشوری است که از پارسیان سرزمین و محل زندگی آنها در جنب شرقی کوههای زاگرس از جمله نواحی پارسه گانه تحت عنوانهای پارسو، پارسوایش و پارسومانی نام می‌برند (ایمان پور، ۱۳۸۲: ۳۳-۵۰، ۱۴۴). (Imanpour, 1988). که نشان دهنده مطرح بودن نام پارس در آن قلمرو می‌باشد جنب به نظر نمی‌رسد هر چند که منی به کار برده شده برای نام قبایله پارساگانان توسط گرشویچ پنی «گزارشکنان» می‌تواند مورد قبول باشد اما استفاده از کلمه «گزارشکنان» برای نام پایتخت یک امپراتوری بزرگ تا حدودی دور از ذهن است. خصوصاً هنگامی که که ما آن را با نام قدیم لغت جمشید «پارسه» مقایسه کنیم که می‌بینیم برگرفته از نام «قوم پارس» است و نام لوئیس پایتخت پارسیان نیز می‌تواند نام مشابهی داشته آن چرا که یکی پیشنهاد کرده است پنی همگوتنگاه محصور پارسیان».

فرضیه دوم هر چند که به دلیل استناد به گزارش کونتوس کرتوس ارتباطاً نام پارساگان با نام قوم پارس جنب به نظر می‌رسد اما به دلیل تکرار گزارشهای بسیاری از مورخان یونانی که آن را صرفاً پارساگان خولمطد و نیاقتن پاشی منطقی برای این دوگانگی خیلی مقبول به نظر نمی‌رسد اما به نظر می‌رسد که فرضیه سوم حداقل بیش از بندا شدن خواهد و استناد لازم خصوصاً در ارتباط با شکل پارس نام پارساگان آن گونه که کتیربه دیوان خشایار شاه توانست معنای نام قدیم تخت جمشید را حل کند، قابل قبولتر باشد زیرا از یک طرف ما می‌دانیم که پارسیان در هنگام مهاجرت به ایران در جنب شرقی زاگرس مرکزی که تا کرمان ادامه داشت پراکنده شدند (Imanpour, 2012-2013: 67-69) و سرزمینی که آنها در آن می‌زیستند پارسو، پارسوایش و پارسومان نامیده می‌شد که برگرفته از نام پارسیان است خصوصاً که یکی از مراکز دفاعی آنها پنی است حکلمات تل تخت (تخت سلیمان) در همین جاگه پارساگان واقع شده است (Imanpour, 1988: 113). به احتمال زیاد با توجه به موقعیت جغرافیایی و محصور بودن این ناحیه که است حکلمات تل تخت (تخت سلیمان) در آن واقع است، این سرزمین «پارسه گانه» یا «پارسه گانه» نامیده می‌شد که به معنی «محمه پارسیان» یا «همگوتنگاه محصور پارسیان» است از طرفی یکی از قبایل همگانه پارسیان به نام پارساگان (Parasgata) به معنی «گزارشکنان» اشتقاقاً در همین ناحیه مستقر بودند که به دلیل شواهدی علمی آنان با نام پارسه گانه

(Parasgata) پنی با نام پایتخت یعنی پارسیان باعث گردید که بعدها بسیاری از مورخان یونانی که اغلب از روی نوشتههای هرودت رونویس می‌کردند این دو را به جای یکدیگر گرفته و همان نام قبایله پارسیان را برای پایتخت هخامنشیان به کار ببرند در حالی که این دو دو حلقه جداگانه بودند پنی نام قبایله پارسیان که هر دویت از آنها نام می‌برد پارساگان بوده است که به معنی «گزارشکنان» می‌باشد در حالی که نام پایتخت پارسیان برگرفته از نام قوم پارس و به معنی «پارسه گانه» یا «همگوتنگاه محصور» پارسیان بوده است.

کتابنامه

۱. ایمان پور، محمد تقی، همگان جغرافیای پارسه تاریخ، فصلنامه مطالعات تاریخی-تمدنی مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۵-۶، ۱۳۸۲.
۲. همگان جغرافیای پارسو، پارسوایش و پارسوایش، فصلنامه مطالعات تاریخی-تمدنی مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۱-۲، ۱۳۸۲.
۳. پیرن آرمادیوگنوله، تاریخ ایران باستان، ج ۱، تهران، شرکت مطبوعاتی پنی.
۴. شهزادی، طربوشا، راهنمای جامع پارساگان، شیراز، بنیاد فارس شناسی، ۱۳۷۹.
۵. همورد پارسیان به تاریخ، تاریخ نامه ایرج، به کوشش حسن بقدرانه تهران، توس، ۱۳۷۷.
۶. ازادگی و چهکناری، بنیادکنگر شاهنشاهی هخامنشی، شیراز، ۱۳۳۹.
۷. علی، پارساگان پایتخت و آرمان، کوپوش هخامنشی (نقشه‌نویس) به کوشش دکتیم غلامرضا وطن دوست، شیراز، بنیاد فارس شناسی، ۱۳۷۵.
۸. گزارشهای دانششناسی اجپوش کوشش های هفت ساله تخت جمشید و پارساگان و کوشش ما قبل تاریخ فارس، شیراز، چاپ موسوی شیراز، ۱۳۳۸.
۹. پارساگان، کادیمیترین پایتخت ایران، شیراز، چاپ معرفت شیراز، ۱۳۳۰.
۱۰. شترنچ، جغرافیای سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفانی، تهران، ۱۳۷۷.

11. Arrian, 1948. *History of Alexander and India* (Anabasi Alexandri), E. Hoff Robinson (trans.), Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
 12. Bailey, H.W., 1975. "Nest and Fart", *Acta Iranica*, 6, vol. 3:309-312.
 13. Carzou, G. N., 1966. *Perse and Preter Garden*, 2nd ed., London.
 14. Dančičmarov, M. A. and Vladimir C. Luković, 1969. *The Culture and Social Evolution of Ancient Iran*, Philip L. Kuhl (ed.), Cambridge.

44. Sancin-Werendburg, H., 1991. 'Introduction', in H. Sancin-Werendburg and J. W. Drijvers (eds), *Achaemenid History VII: Through Traveller's Eyes*, Leiden: 1-34.
45. Rawlinson, G., 1847. 'The Persian cuneiform inscription at Behistan, deciphered and translated with a memoir on Persian cuneiform inscription in general, and on that of Behistan in particular', JRAS Vol. 10, 11.
46. Spiegel, F. 1878. *Erzählung Alloxaraband*, Leipzig.
47. Strabo, 1933. *The Geography of Strabo*, H. L. Jones (trans.), in eight vols., Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
48. Strin, A. 1955. 'An archaeological tour in the ancient Persia', *Iran* 3: 111-227.
49. Stronach, D., 1963. 'Excavations at Pasargadae: First Preliminary Report', *Iran* 1: 19-42.
50. Stronach, D., 1964. 'Excavations at Pasargadae: Second Preliminary Report', *Iran* 2: 21-39.
51. Stronach, D., 1978. *Pasargadae: A Report on the Excavations Conducted by the British Institute of Persian Studies from 1967 to 1969*, Oxford.
52. Xenophon, 1914-25. *Cyropaedia*, W. M. Miller (trans.), in two vols., Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
53. Xenophon, 1947. *Anabasis*, G. L. Bretson (trans.), in two vols., Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.

15. Diodorus of Sicily, 1963. C. B. Welles (trans.), in twelve vols., Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
16. Ellen, W., 1929. 'Die Ausgrabungen in Pasargadae', *ZfA* 53: 268-280.
17. Gerdhevich, I., 1960. 'Iranian nouns and names in Elamitic texts' *Transactions of the Philological Society*, London.
18. Goff, C., 1963. 'Excavation at Tall-i Nakhod', *Iran* 1: 41-64.
19. Goff, C., 1964. 'Excavation at Tall-i Nakhod', *Iran* 2: 41-50.
20. Hansen, J., 1975. 'An Achaemenian stronghold', *Iran* 3: 283-312.
21. Hälsöck, R. T., 1969. *Persopolis Excavations Tablets*, (OIP 92), Chicago.
22. Herodotus, 1987. *The History of Herodotus*, Greco, D. (trans.), Chicago and London.
23. Herold, E., 1908. 'Pasargadae. Untersuchungen zur persischen Archäologie', *MDZ Beiträge zur alten Geschichte* 8: 1-68.
24. Hinz, W., 1952. 'Die Einführung der altpersischen Schrift', *ZDMG* 102: 28-37.
25. Hinz, W., 1970. 'Schrift-Formen oder "shikhs-tarane"', *Orientalia* 39/3: *Islamic Gazetteer*, London: 29-39.
26. Iraj Afshar, 1921. *The Fortresses of Iraj*, Afshar, G. Le Strange and R. A. Nicholson (eds), Cambridge.
27. Inangou, 1990. *The Land of Persia: The first Persian Homeland*, A PhD Thesis which was submitted to University of Manchester in 1990.
28. Inangou, M.T. 2000-2001. 'The Medes and Persians: Were the Persians ever Ruled by the Medes?', *Nisus-je-Abas-Bahā* (The International Journal of Ancient Iranian Studies), No. 2.
29. Justi, F., 1895. *Iranische Namenbuch*, Marburg.
30. Kent, R. G., 1953. *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*, 2nd ed., New Haven.
31. König, F. W., 1934. 'Alte Geschichte der Meder und Perser', *DIO* 33 (3-4): 4-61.
32. Le Strange, G., 1930. *The Land of the Eastern Caliphs*, 2nd ed., Cambridge.
33. Marlowe (Marquart), J., 1905. *Untersuchungen zur Geschichte von Eran*, Leipzig.
34. Nearchus of Diannesus, 1921-1930. In Jacoby (ed.), *FGH* III, Fragment 66, 68.
35. Nylander, C., 1970. *Iranien in Pasargadae: Studien in Old Persian Archäologie*, Uppsala.
36. Olmstead, A. T., 1940. *History of the Persian Empire*, Chicago.
37. Ormsley, Sir W., 1821. *Tarikh-i-Farisi: Customs of the First Achaemenid Persia*, Vol. 2, London.
38. Ptolemy, E., 1902. *Natural History*, H. Rackham (trans.), in ten vols., Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
39. Plutarch, 1971. *Plutarch's Lives*, B. Perrin (trans.), in eleven vols., Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
40. Pouché, A., 1938. 'Chronology of Darius' first year of reign', *ASL* 35: 142-165.
41. Polybius, 1928. *Stratagem of War*, F. R. S. Shepherson (trans.), Chicago.
42. Proseny, C., 1991. *The Geography*, Edward Luther (trans.), New York.
43. Quintus Curtius, 1962. *History of Alexander*, J. C. Rolfe. Lit. D. (trans.), in two vols., Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.